



روزانه ها ...

پیوندها

قلم ها

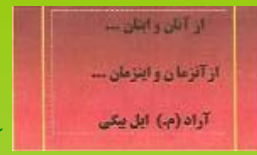


خانه

گاه روزانه های دیروز ... و امروز



آرآد (م) ایل بیگی



آوردن این مطالب نه به معنای تأییدست و نه به انتقاد ؛ تنها برای خواندن ست و ...

436

436 - خاطرات ا. اسکندری از کامبخش ، رادمنش ، کیانوری ، طبری و ...



فصلی در گل سرخ

ایرج اسکندری ، اسماعیل خویی ، آفاق ، اسماعیل وفا
یغمایی ، باقر مومنی ، جلال طالبانی ، خسرو گل سرخی
سببین بهبهانی ، عاطفه گرگین ، علی میرفطروس ، م-
سحر ، منوچهر هزارخانی ، نعمت آزر م ، ناصر پاکدامن

فصلی در گل سرخ

دبیر نشریه عاطفه گرگین
دوره جدید - جلد (1)
تابستان ۱۳۶۴

ایرج اسکندری

داروی اعتراف*

بود در آخن ، در اکس لا شاپل گذرانده بود ، نسخه ایسن
تترا برای من فرستاده اند * در آنجا صاف و ساده طبری
برداشت کرد که گویا تاریخ ایران بارضا شاه شروع شده است
و از خود رضا شاه هم بعنوان يك نایفه تجلیل کرده است . در
گذشته ما هر وقت تزا اورا میخواستیم ببینیم مخفی میکرد و من بعد -
هافهمیدم که علت این اختفا چیست . تزهائ همه در دسترس
بود ولی تزکیانوری در دسترس مانجود . وضع اورا در روزهای اول
زندگی حزبه همه میداند . در آن زمان يك روزنامه ای بود
باسم " مردم " آنتی فاشیست . این روزنامه غیر از " نامه مردم "
بود که مد پیریش " باراد منش بود . مد براین روزنامه " مفر نوعی "
بود . مسئولش هم " عباس تراقی " بود که از یاره ما تعیین
شده بود . او آن زنده و اینجاد ریاریس است . اکس اورا
دیدید میتوانید ازا و بپرسید . یکبار کیانوری به اداره ایسن
روزنامه رفته بود و به " عباس تراقی " گفته بود : این چیزها
چیست که مینویسید . هیطر میآید همه تان را از میزند " و
روزنامه را گرفته و پاره کرده بود . تهدید کرده بود که بدرتان
رادرمی آورند . این حادثه مربوط به سال ۱۶۴۱ یا ۱۹۴۲
هیش از جنگ استالینگراد بود . رضاروستا بر اساس يك تئوری
که خود ترا داشت میگفت کیانوری جز " کمونیست های بعد از
استالینگراد است . او میگفت عده ای بودند که تا وقتی آلمانها
شکست نخورده بودند طرفدار فاشیسم بودند و بعد از حادثه
استالینگراد کمونیست شدند . این مطلب را البته روستامی -
گفت و غلط هم نمیکت برای اینکه کیانوری و بعضی های دیگر
درست بعد از این حادثه آمدند و عضو حزب شدند . کیانوری
البته حالا برای خودش يك بیوگرافی درست کرده و مدعی شده

پیدا کردن جزئیات علت جریان شکست و ضعف اخیر
رهبران حزب توده مشکل است بخصوص که من در خارج بوده
ام ولی من بطور کلی علت عده ای این جریان را در پی ایمانی می -
بینم . هرکس بطبری یا کیانوری را از نزدیک شناخته باشد میداند
که اینها اصلا " به کمونیسم عقیده ندارند . کار بجائی رسید
بود که غلام یحیی ، که خود ترا آدم ارتدکسی است در مورد کیانوری
به خود من میگفت که این کمونیست نیست ، این آنارشیست است
البته آنارشیست بودنش هم معلوم نیست اما آنچه معلوم و مسلم
است اینست که آدم بی ایمان و اپورتونیستی است . اپورتونیست
بتمام معنا ، با من معنا که هر جای بد باید با ترا بدند . کاراکتر
و تربیت خانوادگی و اجتماعی هم صوری است که به کسانی که
ضمیمه باشند زور میگوید و با فشار و هارت و پورت با آنها رفتار
میکند و در مقابل قدرت هم چنان تسلیم است که آن سرش نا -
پیدا است . او آدم ترسویی هم هست . اینها را بنده شخصاً
میدانم . رفقا هم میدانند که من همیشه و بکرات گفته ام که این
آدم علیرغم هارت و پورت ظاهری بسیار ترسو است . ایشان تزا
دکترایش را ، که دکترای مهندسی است ، در سال ۱۹۴۹ ،
یعنی در بحبوحه جنگ و وقعی که رضا شاه با هیطر ساخته

* يك نمونه كوچك از این تز ضمیمه این گفتار است .

* عنوان تیتراژ " فصلی در گسرخ " است .

نیست ، البته همیشه سرش به يك جاهائی وصل بوده است .
در همین جریان اعترافات و دادگاه حرفی زد که من چون اورا
خوب میشناسم میدانم از سوز دل گفته است . او گفت خلاصه
کاری کردید که هم خود تان را سوزاندید و هم بدمارا را آوردید .
گفت : شما مارا بدخت کردید و به این روزانده اخته . او هم
يك روز را بیزيك پیش من آمد و دقیق معمول بحشمان در گرفت ،
به او گفتم توهم عقیده ات اینست که واقعا " این اوضاع بالا خره
به جاش میرسد ؟ و این زمانی بود که روزنامه راهم بسته بودند .
گفتم اینها یواش یواش دارند به حزب حمله میکنند . شما ها
آخره فکری کرده اید ؟ گفت درست است که الان دارند حمله
میکند ولی ما مانا نمیکنیم که نتوانند به حزب حمله جدی بکنند .
پرسیدم چرا ؟ گفتن چیست ؟ گفت نه دیگر ، بالا خره کار حساب
دارد . اگر بجوانند چنین کاری بکنند ایران تجزیه میشود .
گفتم یعنی چه ؟ یعنی میثونی اتحاد شوروی مخفی خاطر تنو
میآید به ایران لشکر میکشد ، ایران تجزیه میشود یعنی چه ؟
اینطور به گله ایها فرو کرده بودند که شوروی چنان پشت سر
ماست که اگر بخوانید به ما کج نگاه کنید میآید . همه تان را
میخورد و میزند و تجزیه میکند و نمیدانم چکار میکنم . این اسامی
سیستم کار خود کیانوری بود . من اورا میدیدم و میشناختم . هر -
وقت کمیت استرالیا لشرلنگ میبند فورا " میگفت آقا ، روزنامه
پراود را بنویسید . بناموریکه من یکبار در هیئت اجرایی گفتم
رفقا ، اگر قرار است روزنامه پراود اساساً است حزب مارا مدعو
بکنند ما دیگر احتیاجی به هیئت سیاسی و هیئت اجرایی و
هیئت دبیران نداریم . خوب ، در وسط تراز رفقا را ، که روسی
خوب بلندند ، ما مورکیم هر روز ، روزنامه پراود را ترجمه کنند ،
بگذارند روی میز همه رفقا ، قضیه حل میشود . این جبهه
سیستمی است ؟ البته همه زیر خنده زدند . گفتم این حرفها

که گویا با کمونیست های اروپا مربوط بود . البته ترش نشان
میداد که با کجا مربوط بوده است . من آدمی به دروغگوئی او
ندیده ام . آخر اینها همه اش علامت بی ایمانی است . این آدم
جلوی روی شما ، در جلسه مطبوعی را میگوید ، در دقیقه بعد که
استدلال میکنی تا می بیند که ممکن است در برابر استدلال مجاب
شود میگوید من چنین حرفی نزدم و جلوی همه تکذیب میکند .
او همیشه میگفت من سند نمیدهم برای اینکه بتواند حرفش را
تکذیب کند . از چنین آدمی ، کمونیست که سهل است ، هیچ
عقیده سیاسی ، جز اپورتونیست ، در نمیآید . لذا برای او
این مسئله که از خمینی تبعیت بکند ، نوکری بکند ، هر چه
بگویند قبول بکند برای او يك مطلب بسیار عادی بود . او دچار
این اشتباه و ایلتوزیون بوده که اگر این نطق ها را گفت
خمینی او را به مقامات دولتی میرساند . کنالویث که کرد است و
عقد و کمیته مرکزی بود و الا در زندان است يك روز در لا بیزيك
پیش من آمده بود . به او گفتم آخرین سیاست چیست ، از این
انفصاح تر که دیگر نمی شود . روزنامه ، که خمینی نامه شده ، من
نمیدانم این دیگر چه جور حزبی است . گفت خواهید دید .
بهمن زودی خمینی ، کیانوری را خواهد خواست و اورا نخست
وزیر خواهد کرد . گفتم واقعا " اگر شما این عقیده را دارید خاک
بر سر تان ، آخر چطور ممکن است آدم بتواند چنین فکری بکند .
ببینید چه تلقینی به او کرده بودند که این آدم با سواد و چیز -
مهم باورش شده بود . گفتم تو واقعا " این حرفها را باور میکنی ؟
این مرد کسی است که از روز اول میگفت حزب کیف توده ، حالا
این آدم با حزب توده و با کیانوری کنار میآید ؟ مگر عقش کم است ؟
گفت خواهی دید . یکی دیگر و هر همزمان است . آن بیچاره هم
الان در زندان است . بنظر آدم بدی نیست . او کسی است که
تعدادی از کتاب هارا ترجمه کرده است ، آدم کم فهمی هم

وسه نفرند اشت و پرونده هه او را بد ا با ما قاطی کرد نسد .
 فروهید برای اینکه کاری بکنده غفور بکنده از فاشیسم
 ارفنداری میگرد و میگفت من ارفنداره هیئترو فاشیست هستم .
 باری راد را سلول او انداختند . بعد از سه روز طبری فاشیست
 شد . بعد از اینکه او را از سلول فروهید به فلکه هوشن با آوردند
 متوجه شد که جریان طوری یگری است و بعد د و باره کمونیست
 شد . این آدم محفوظاتش بیشتر از محفوظات فهمش است .
 او هیچوقت خود را استدلال نمیکند . همیشه میگوید رفیق
 فلان اینطور گفته است . یک زمانی از مافوقسه تونگ خبلیسی
 سیتاد میآورد . اینطور کارها را برایش آسانست . بد حرف نمی
 زند . خوب هم مینویسد . این ظواهرش خطب میزند ولی آدم
 دورو ، مذذب و از نظر اخلاقی بسیار تب افتاده است .
 جرات هیچ کاری را هم ندارد و با اندازه ترسواست . جرات
 اینکه حرفی بزند که به کسی بر نخورد ندارد . از کیانوری که
 مثل سنگ میترسد . حتی جنوی رادش هم چیزی نمیگفت که
 به او بر نخورد . در صورتیکه راد نشر آدم بسیار نرمی بود و کاری
 هم بقصد کسی نمیکرد . وقتی من دیوانی حزب بودم ، طبری
 همیشه پیش من میآمد و از کیانوری بیخ گوش میگوئی میکرد .
 بالا خسره یک دفعه به او گفتم رفیق طبری ، اگر به این حرف
 هائی که میزنی بر راستی عقیده داری جواد رحله نمیگوئی ؟
 من که چندین بار پیشنهاد کرد که این آدم را از اس تشکیلات
 بردارید و هر دفعه او این کسی که رای مخالف داد تو بودی ، تو
 که این حرفها را میزنی پس چرا بیفخ او را میدهی ، و حالا هم
 میآئی در گوش من بیخ میگوئی . ایجاد راطاق من که فایده
 ای ندارد . گفت : " اینها را به شما میگویم که شما بگوئید . "
 گفتم ؛ منکه آقا ، هر روز میگویم ، شما کنید که باید مرا تائید بکنید و
 دنبال من بیائید . بعلاوه او آدم حقه ایست و تذیبش در

۲۵

چيست ؟ پراود این را نوشته ، پراود آتر نوشته . اینکسه
 استدلال نمیشود . من به تومیگویم اینطور . اگر غلط میگویم
 خوب ، آترار کن . میخواهم بگویم که این کیانوری یک چنین
 تهن است . راجع به او از این بیشتر هم میشود گفت . او آدم
 حقه باز و پشت هم اندازی است ولی البته باید گفت که برای
 کاری که برعهده اش گذاشته بودند آدم بسیار مستعدی بود ،
 منظوری تشکیلات دادن ، امانه بمعنای حزبی کلمه است .
 درست کردن تشکیلات برای توطئه گری است . برای توطئه
 کردن ، برای دسته بندی ، برای مقاصد خود هر آدم بسیار
 واری است . بنابراین چیزی که در کار اکثر این آدم وجود
 ندارد ، و من میتوانم کاملاً درباره آن شهادت بدهم ، یک
 ذره ایمان است . یک زمانی طرفدار مافوقسه تونگ بود ، همین
 که دید هوا پس است از طرف دیگر افتاد ، در بنوم چهارم
 جهان شاهلو ، که خاطرات خودش را در آذربایجان در یک
 کتاب نوشته و چاپ کرده ، خطاب به کیانوری گفت ؛ یک
 دست نارنجک ، یک دست کتاب مافوقسه تونگ . " بهمین
 دلیل کیانوری با او کار وینیری بود . او اصلاً از دست کیانوری
 فرار کرد . میتوسید گلکش را بکنید .

اما راجع به طبری . حتی خود کیانوری هم عقیده اش این
 بود که او ضعیف ترین آدم است . وقتی ما را در زمان رضاشاه
 گرفتند ، طبری جوان هجده ساله ای بود . یک کشیده که به
 او زدند از سیرتا بیاز هر چه سید است همه را گفت . البته
 چیز زیادی نمیدانست ولی در همان حد که میدانست باعث
 شد پنج ، شش نفر گریبفتند . بعد او را در سلول " فروهید "
 انداختند . " فروهید " شوهر خواهر " روستا " بود که " گروه
 رشتنی ها " و از جطه " راد مش " ، را نوداده بود . راد مش
 را یک ماه قبل از ما گرفته بودند . هیچ ارتباطی با موضوع پنجاه

۲۴

ها چیست که چاپ میکنید ؟ این یازده نوشته در میان چهره
 های درخشان ، بد رسن از همه درخشان تر بود . این کسه
 برای فرمانفرمایان تبلیغات کرده است . آخر این چه حزبی است ،
 چه کسی گفته این چیزها را نویسد . گفتند رفیق طبری مسئول
 تبلیغات است و تائید کرد . به او گفتم رفیق طبری ، آخر این
 چیست که چاپ کرده ای ؟ گفت والله من متوجه نشدم .
 گفتم آخر در اینجا از حضرت الد و نه از شیخ فضل الله نسوری
 تهریب شده ، اینها به حزب ما چه مربوط است . حضرت الد و نه
 وزیر خارجه ای بود که قرار داد با انگلیسیها را امضا کرد و با
 ونوق الد و نه دویست هزار لیره یون گرفته است . حالا چسبون
 برادر مریم فیروز است نمیشود که حزب او را معرفی کند
 طبری هم یکی از سیاست هائیش این بود که عده ای را در
 حدود ش جمع کند ، خاصتر البته خانم محبوب بسیار خوبی
 است . ولی او هم مثل مریم فیروز بیابورو داشت . مریم فیروز
 در برلین یک جریان مخصوصی برای خودش درست کرده بود و
 اشخاص مختلف در و برش بودند . بهم حال امن معنی
 میکرد با صحبت درباره " شعروهنر " عده ای سرید برای خودش
 درست کند ولی اشترسان ایست که همه اینها را که مرید او
 میشدند به دامت کوتاهی به ماهیت او پی سیرند . در
 خارج که اینطور بود . بصورتی که هرکدام از اینها را که میدیدم
 وقتی حرف طبری میان میآمد یوزخندی میزدند . از نظر
 عقیده هم او بنظر من یکی آدم بی عقیده ای بود . همیشه
 حرفهای دیگران را تائید میکرد و نه میگفت با تو موافقم .
 مثلاً اگر کسی راجع به دوروی ها حرف بدی میگفت او هم می
 گفت آری راست میگوئی و بعد توضیح میداد . این حرفهای
 که در طویزیون گفته در حقیقت حرفهای است که همیشه می
 گفته و هیچ حرف تازه ای نزنه است . آتموقع آهسته به

۲۷

ایست که باشما کمال دوستی میکند و بعد میرود پشت سرستان
 بد گوئی میکند . من این حرکت را مکرر از او دیدم . مثلاً از
 خود من و راد مش پشت سر ما بد میگفت ، البته از راد مش در
 برابر من جرات نمیکرد بد گوئی ولی پیش دیگران از او بد گوئی
 میکرد . او از طرفداران کامبخش بود برای اینکه هر دو آنها
 یک نقطه مشترک داشتند و آن این بود که هر دو شان در زندان
 ضعف نشان داده بودند . کامبخش تمام آنهایی را که در
 زندان ضعف نشان داده بودند دور و بر خودش جمع
 کرده بود و با ما مامات مدینی هم مربوطشان کرده بود . گفتم که
 او بسیار ترسواست ولی یک بار پیشنهادی کرد که اسباب خنده
 همه شد ، موقعی که راد مش در بیرون حزب و مسئول تشکیلات
 بود ، چون بخوبی میدانست که ما قبول نمیکنیم ، به هیئت
 در بیان نامه نوشت که مرا بفرستید به ایران بروم و در آنجا
 فعالیت حزبی بکنم . حتی کامبخش هم از این پیشنهاد خنده
 اش گرفت و گفت آقا ، ما این آدم را کجا بفرستیم . یک شمیری
 هست که درباره مصمص بختاری گفته اند . میگوید :

گویند نزد شه صد مصمص بختاری

لب از حرارتش خشک اشک از دودید جاری

شه گفت چیست مقصود گفت اختیار خواهم

خندید ز یزلب شه ، گفت اختیار داری

حالا موضوع طبری بود . راد مش گفت خوب آقا ، حالا باشد ، ما
 رسیدگی میکنیم . حتی خود کیانوری هم یک وقت میگفت ما از
 این پیشنهاد طبری سرد رجاوردیم . او آدم بسیار منطقی بود .
 مثلاً تعلق از مریم فیروز میگفت . کتاب چهره های درخشان
 نوشته مریم فیروز را پنهانی از من ، به طبری داده بودند .
 خواننده بود و تائید کرده بود و چون مسئول تبلیغات بود جایش
 کرده بودند . من بعداً متوجه شدم ، پرسیدم آقا ، این کتاب

۲۶

بگویم از نظر اخلاقی آدم بسیار پست است. راجع به زندان هم من خجالت میکشم چیزی بگویم. در زندان وضع خاصی داشت که جهانشاهلو در کتابش اشاره ای به آن کرده است و من نمیخواهم وارد آن صحبت هامشوم.

دیگران هم بطریق دیگر، مثلاً متوجه ریه زادی، اگر درست بخواهیم بگویم او یکی از آن آدمها، کار پرست است، آن چیزی که در روسی به آن میگویند آپاراتسک، از آنهاست که میگوید هرکس در راست مار الانیم، هرکس خراست ما پلانید، میزانی هم که من نسبت به او اسامان، تو بد دارم که این آدم عامل کیست. عزیزم اینکه حالا میگویند برای اینها پیشنهاد اعدام هم کرده اند ولی من گمان نمیکنم با شخص او کاری داشته باشند برای اینکه او یا ما موریت مهمنی داخل در حزب توده شده است. در جریان دستگیری خسرو روزبه من اساساً به او شک دارم. بانک سازمان امنیت در خلی صهمی بازی کرده است. اینها البته عسافلی است که سخی مانسده و هنوز روشن شده است. برای اینکه خواسته اند و حلوی اثر گرفته اند و گرنه همین افسرهایی که سالها در زندان بودند وقتی در زمان بختیار از زندان آزاد شدند، گناهی آوانسیان را پیش من فرستادند. او به استراسبورگ آمده بود و از آنجا پیغام فرستاد که رفقا مرا مامور کرده اند که من باشما ارتباط بگیرم به شرط آنکه کیانوری نفهمد. من مطالب بسیار لازمی دارم که باید به شخص شما بگویم. ترتیبی دارم که طوری به لا پیریک بیاید که کسی نفهمد. گفت رفقای افسران، یعنی همیسن عمومی و رفقای گفته اند که ما نالای در زندان بدست آوردیم که این میزانی آدم مشکوک است و پیغام داده اند که به او اعتماد نکنید. خواهش میکنم توجه داشته باشید. من گفتم اگر رفقا نشان میخواهند که تکلیف این قضیه معلوم بشود که من

اشخاص میگفت حالا علنی گفته است. البته در عین حال میگفت هر چه رفقای شوروی بگویند من با آن موافقم. یکبار گفته بود من با اینکه از نظر زندگی و شیوه فکر با اسکندری موافقم ولی همیشه به کیانوری رای داده ام. من به او گفتم نمیخواهد به من رای بدی ولی اگر با کیانوری موافق نیستی چرا به او رای میدی؟ گفت آخر رفقای شوروی او را تأیید میکنند. اول کسی هم که به عزل رادمش رای داد، او بود. در همان موقع میخواستند کیانوری را بیاورند و در واقع من مانع این کار شدم. برای اینکه آن موقع هنوز اینقدر آب توری کمیته مرکزی نریخته بودند. آن موقع سه بار رای گرفتند که کیانوری رای بیاورد ولی پیش از هفت نفره او رای نداده اند که با خودش میشد هشت رای. خود رادمش هم میداند که اگر من جلونمیآدم و کنار میگردم او انتخاب میشد. وقتی رادمش معزول شد کیانوری در گوش او گفت نمیدانی جقدر خوشحالم که ترا امروز اینطور زبون من بینم و رادمش تا آخر عمر این بی- اخلاقی او را فراموش نکرد. این ضروی هم از نظر اخلاقی آدم بسیار پائینی است. من نمیخواهم بعضی مسائل را مطرح کنم برای اینکه واقعا خودم خجالت میکشم ولی این مطلبی که میخواهم بگویم در صورت جلسات هم هست. یک وقتی ما کلاسی درست کرده بودیم و قرار بود که طبری به دخترهای سهاجرین مقامات مارکسیسم یاد بدهد. یک دفعه با خبسر شدیم که به یکی از این دخترها تاجا وز کرده است. ما میخواستیم قضیه را علنی کنیم ولی سخت به دست پیدا افتاد. کامبخش هم گفت علنی شدنش صورت خوشی ندارد. به علاوه ما بخاطر آبروی همان دختر موضوع را مخفی نگاه داشتیم. ولی طبری را فرستادیم به فارس رستان که دیگر آلمان نباشد. حدود ده ماه آنجا بود. بالاخره اینقدر این دروآن در زندان بالاخره برگشت. میخواهم

میکم این را دیگر رجائی نگویید. گفتم میتوانم راجع به اینکه تو آمده ای و این حرفها را به من گفته ای میتوانم چیزی بگویم ولی درباره این مطلب نمیتوانم ساکت ماند، به همین دلیل هم یکی دوبار دیگر من این موضوع را مطرح کردم. حالا نمیدانم همین افسرها به گانگیک گفته بودند که کوتاه بیاید یا از جسیای دیگری گفته بودند. البته میتوانم حدس بزنم جای دیگری کجاست ولی مطمئن نیستم.

یکی از دیگران اینها آن من است مثل انوشیروان ابراهیمی که او را هم غلام یحیی برای هیئت اجرایی معرفی کرده است. او از اول، یعنی از همان آذربایجان شوروی سرش به یک جایی بند بود. و اگر غلام یحیی و کیانوری متقفا زیر پا بشوند، اگر تفسسه بودند کاره ای نبود. او یک دانشجو بود و درستی را تمام کرده بود و تترش را هم تازه راجع به فراکسیون حزب توده در مجلس چهارم هم نوشته بود.

اینکه من مرتب مثال میزنم برای اینست که وضع را بطوری کلی توضیح بدیم. البته در میان اینهایی که الان در زندانند آدمهای باایمانی هم بودند. از جمله ملکه محمدی که میتوانم بگویم تا آن اندازه ای که من میدانم واقعا زن خیلی محکم و باایمانی است. بامثلاً طامس (نیک آئین). یکی از عوامل فاسد کردن این آدم ها خود طبری بوده است. متأسفانه در دوران کیانوری که آنها را از این حرفها برکردند. منتها با همه اینها اشخاص باایمانی هم در این میان هستند. یکی دیگر ناظر است که الان در زندان است. او از افسران سابق و آجودان شاه بوده است. او میگفت وقتی بعد از زانو رفتن سازمان افسران ما مخفی شدیم کیانوری پیغام داد برو خودت را معرفی کن. من اعتراض کردم و گفته من آجودان شاه بوده ام، همیشه شش قدم پشت سر او راه میرفتم و او به من با اعتماد

مجبورم این را در هیئت اجرایی مطرح کنم، کیانوری هم که در آنجا نشسته و نمیباشد کاری کرد که او نفهمد. گفت من نمیدانم رفقا گفته اند که این مطلب را فقط رفیق ایرج باید بداند. من به او گفتم که این حرفها را بنویسند، او هم نوشت. وبعد هم صفری را که حالا در بیرون حزب شده، صدا زدیم. برای اینکه شاید داشته باشم به گانگیک گفتم این حرفها را جلوی این رفیق هم بگو. او هم مطلب را عمداً تکرار کرد، صفری هم یادداشت کرد. میدانستم که او مطلب را به مقامات معرفی خواهد رساند. من که خودم نمیتوانستم این کار را بکنم، پیش خودم گفتم بگذرای این کار را بکنم. او عمداً گزارشش را داده و لابد به او گفته اند خفه شو!

وقتی به تهران آمدم یکبار من در جمع این افسرها، که کی منش و عمومی و با فرزاده و غیره جمع بودند و خاوری هم بود، گفتم رفقا، من سردر نمیآورم. شما به من پیغام دادید که این آدم را بیا و تا کبک کردید که کیانوری در جریان قرارگیری و خواستید که ایشان از کار برکنار شود، حالا در اینجا آمده اید و خودتان عضو هیئت اجرایی شده اید و با همین شخصی که آن پیغام را درباره اش داده اید و مسئول تشکیلات کل حزب است همکاری میکنید. گفتم با آن حرفهایی که میزدید غلط بود و یا اگر صحیح بوده من دلیل وضع فعلی را نمیفهمم. همه سکوت کردند. وقتی از جلسه بیرون آمدم گانگیک مرا به خانه رساند. او در آن موقع شوهر بود. در راه به من گفت رفیق ایرج میخواهم از شما خواهش بکنم. این موضوع میزانی را دیگر در جایی مطرح نکنید. بپرسیدم چرا؟ گفت لا اقل از قول من مطرح نکنید. گفتم نمیفهمم. مگر این رفقا ترا مامور نکردند که بیای آن حرفها را به من بگوئی. گفت چرا. من که همه آن حرفها را به شما گفته ام و شما را هم نوشته ام ولی حالا خواهش

و اطمینان نگاه میکرد. حالا اگر من بروم خودم را مصرفی کنم هیچ تردیدی نیست که مرا اعدام میکنند. حتی یکی را و بار هم مثلا توسط کیانوری به حزب پیغام داد بود که اگر میخواهید من میتوانم شاه را بزنم برای اینکه من همیشه پشت سر او هستم و راحت میتوانم او را بزنم. این ناشرانم با ایمانی است و کسی شخصا آدم عامی و بیسواد نیست. حتی ایمانش جنبه مذهبی دارد. مثلا اگر حکومت من از چیزی در جمهوری موقت است که آلمان انتقاد میکرد و او ناراحت میشد. میگذشت رفیق اسپرچ، شهادت بگرفتند. میگفتم من نگویم یعنی چه، اگر بگویم مثلا فیلشمان بد است. اینکه در بگردد سوسیالیسم صد میزند. بهر حال کیانوری دست زود داده بود که افسران بروند خودشان را معرفی کنند و تئوریش هم همین بود که هر قدر زیاد تر بگردند کمتر خواهند گشت. بستر میآید که شاید این تئوری هم از عواطفی بود که علاوه بر این تأثیر داشته. احتمال میبرد پیش خود حساب کرده که اگر همه را بگیرند و همه بیایند و اعتراف کنند از مسئولیت او کم میشود. از لحاظ خارج هم میگویند پدر همه را آوردند و اندوخته اعتراف کرده اند. از نظر بگر هم این همان تئوری کیانوری است که اگر چه زیاد بشود کمتر میشوند یا اصلا نمیکشند. اینهم میتواند عاقلی برای این اعترافات باشد. اما قضیه دوا و این حرفها بگلی مزخرف است. من در حقیقت با اصطلاح پلنوم همد همشان، که ما را هم در آن دعوت کرده بودند، گفتیم آقا، این چطور دروغی است که بسه یکی بد همد زیاد حرف میزند به یکی دیگر بزنند کم حرف میزند. ثانیاً امکان دارد که به یکی را بزنند که اراده اش تخریب میشود و راستش را بگوید و نتواند مقاومت بکند. ماد بگسر دارو و انترکسین استدلالات باحال ندیده بودیم که به کسی بزنند که استدلالاتش خوب بشود. اینها برای صحت اظهارات خودشان

مربوب دارند استدلال میکنند، این را دیگرمانشید بودیم. من سابقاً هم گفته ام. برای شکست وضعت های این افراد و فرصت بیشتر نمیشود کرد. اساس اعترافات را کیانوری کرده بود پگران را هم و اداریه اعتراف کرده، باین ترتیب که با اعترافات او را ضبط کرده اند و در ژوئیه به زندان دیگر نشان داده اند که بفرمائید. یا خودش را پیش زندانیان برده اند و او به آنها گفته که من از سیرتا پیاز همه را گفته ام، بیخود انکار نکنید. ضمناً اطلاعاتی را هم که کوزنتسکی، آن مامور اطلاعاتی شوروی هم که به انگلستان پناهاند و شش، داشته اند و اینها را در مقابل فاکت گذاشته اند. یا اینکه کیانوری باز رژیم ساخته و با مداخله خارجی امپریالیستی قرار و مدار داشته که بگلی کلک حزب بود، را بکنند. این فرض آخری کاملاً امکان پذیر است چون قرائنی هم برای این کار در دست است. منظور ارتباط با خانواده فیروز است. ارتباطات مریم فیروز با برادرهایش و با مغز فیروز همیشه فکر مرادشغول میکرد برای اینکه اینها با مقامات انگلیسی رابطه تنگاتنگ دارند و این دیگر رازی نیست که مافاش کرده باشم برای اینکه تمام خانواده فرمانفرما، از سر تا دله گرفته تا سر لشکر فیروز و بقیه همه با انگلیس ها مربوط بود و اند. قریباً در بگرا نیست که من هیچوقت فکر نکردم که کیانوری گیر بیفتد چون تمام وسائل و امکانات را برای فرار در اختیار داشتند. پاسپورت داشت. پول در اختیارش بود. خودش هم هروقت میخواست میتوانست هم بوسیله پول هم بوسیله شوروی ها از سرحد آرد بشود. لذا اینکه این آدم تا روز آخر وقت در يك اتاقی، در منزل و خترش گرفته خوابیده و آدرس و همسایه نشانی هارا هم داده و بگراست آمده اند و او گرفته اند شک آوراست و يك قدری آدم را به فکر میاندازد. این البته پلك

۴۳

۴۴

فرض است. فرض دیگر هم اینست که او با آن کاراکتر و با آن تومی که داشته سقوط کرد و بعد شروع به اعتراف کرد و اعترافات را بوسمت و در مورد همه گفته که بقیه را هم مجبوره اعتراف بکند. البته ممکن است او را شکنجه هم کرده باشند و شلاق هم زده باشند. در این فرض و من میتوانم فکر این چیزها شد. چون اینها هر کس را می گرفتند علی الحساب يك کتکی به او میزدند. کیانوری هم آدمی نبود که سه بماند تا کتکش بزنند. خلاصه من همین فرض را میتوانم بکنم و چیزی دیگر به فکر نمیروم که باعث چنین اتفاقی بشود. بهر چه مسئول اساسی این کار شخص کیانوری است یعنی نمیشود گفت که کیانوری تقصیر کرده آمد و این حرفها را راجع به شوروی ها گفته است. اینهمه که در حزب راجع به او حرفی نمیزنند شاید دلیلش اینست که شوروی ها نمیخواهند فعلاً اسم او زیاد برده شود برای اینکه ممکن است او اطلاعات دیگری هم داشته که اینها هنوز نمی دانند آنها را هم گفته یانه. چون همه چیز را در ژوئیه بخش نکرده اند. خود او هم گفته که جزئیات مطالب را، همگسی در تحقیقات گفته ام. شاید مقاماتی که از او پشتیبانی میکردند منتظرند ببینند او تا کجا پیش رفته است. اسم آنها را نداده یانه و بعضی چیزها را گفته یانه. باین دلیل است که میگویند فعلاً مقداری ملاحظه میکنیم. من پیش خود فکر میکنم به حزبی ها هم گفته اند فعلاً ملاحظه بکنید که اگر چیزهایی را نگفته نروید بگوید. اینها البته همه فرض است و من نمیتوانم بطور قطع روی اینها تکیه کنم. ولی در هر دو حال همان طور که گفتیم مسئول اساسی این شکست، کیانوری است و این شکست بسیار بزرگی است. علت آنهم یکی همان سیاست گذاری و نهاله روی کامل از دستورات است که سازمان حزبی را به يك سازمان خیرجینی تبدیل کرد. یکی دیگر هم تا به حدی مطلق از سیاست خمینی و خمینیسم است که منجر به این شده که تمام نیروهای چپ و انقلابی را بهم بریزد به طوریکه همین الان کرد ها و همینطور میمانند بین مدعی هستند که عدد زیادی از اینها را حزب لود داده است.

۴۴